بسمه تعالی

موضوع: مبطلیت تکلّم/ فصل في مبطلات الصلاة

فهرست مطالب

[ادامه مساله 29 1](#_Toc189475645)

[ادامه مساله 30 3](#_Toc189475646)

[بررسی بقای استحباب جواب سلام در فرض رد سلام توسط یک نفر 3](#_Toc189475647)

[بررسی بقای استحباب ابتدا به سلام در فرض سلام توسط یک نفر 4](#_Toc189475648)

[مساله 31 5](#_Toc189475649)

[بررسی حرمت سلام در فرض ریبه و خوف فتنه 6](#_Toc189475650)

بسم الله الرحمن الرحیم

مساله 29: يكره السلام على المصلِّي.

مساله 30: ردّ السلام واجب كفائي فلو كان المسلّم عليهم جماعة يكفي رد أحدهم، و لكن الظاهر عدم سقوط الاستحباب بالنسبة إلى الباقين بل الأحوط رد كل من قصد به و لا يسقط برد مَن لم يكن داخلاً في تلك الجماعة، أو لم يكن مقصوداً، و الظاهر عدم كفاية ردّ الصبي المميّز أيضاً و المشهور على أنّ‌ الابتداء بالسلام أيضاً من المستحبّات الكفائية، فلو كان الداخلون جماعة يكفي سلام أحدهم و لا يبعد بقاء الاستحباب بالنسبة إلى الباقين أيضاً و إن لم يكن مؤكّداً.

# ادامه مساله 29

در صحیحه محمد بن مسلم نقل می کند که داخل بر امام باقر علیه السلام شد و امام علیه السلام در حال نماز بودند و به امام عرض کرد «السلام علیک»، ایشان هم فرمودند «السلام علیک»[[1]](#footnote-2). و همین‌طور موثقه سماعه نقل شده که عمار یاسر بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شدند و در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله نماز می خواندند، به ایشان سلام کردند و پیامبر صلی الله علیه و آله هم جواب دادند[[2]](#footnote-3). در جلسه گذشته بیان شد که این حکایت فعل است و ممکن است که پیامبر صلی الله علیه و آله یا امام علیه السلام به صورت اخفاتی پاسخ داده باشند. اما این خلاف ظاهر است زیرا وقتی جهرا سلام داده می شود و در غیر نماز هم به صورت جهری پاسخ داده می شود، اگر به صورت اخفاتی پاسخ می دادند چون متعارف نیست جلب توجه کرده و راوی نقل می کرد. بنابراین انصاف این است که این دو روایت، دلیل بر جواز جهر در جواب سلام در نماز است. البته اختلاف ما با آقای تبریزی در اینجا بود که ایشان از روایت «ترده خفیا» یا «لا ترفع صوتک» جواز اخفات فهمیده بودند که ما در این مطلب مناقشه کردیم.

در مورد وثاقت حسین بن علوان به کلام ابن عقده استناد کردیم که در مورد حسن بن علوان می گوید: «إن الحسن كان أوثق من أخيه و أحمد عند أصحابنا»[[3]](#footnote-4). آقای زنجانی می فرماید: در عناوین عرفی بین افعل تفضیل و غیر افعل تفضیل تفاوت وجود دارد. ثقه به قول مطلق کسی است که در نوع موارد محل اعتماد است اما وقتی گفته می شود «هذا اوثق من ذاک» در صدق افعل تفضیل همین کافی است که یک جهت وثاقت در او باشد ولو درنوع موارد مورد وثوق نباشد. مثلا کسی که از دوستش کمتر دروغ می گوید جهتی از وثاقت در او هست ولو ثقه به قول مطلق نیست. اگر به کسی زیبا می گویند باید جمیل باشد اما برای اینکه به کسی گفته شود «اجمل من هذا» کافی است که یک جهت زیبایی داشته باشد ولو فی حد نفسه به او جمیل به قول مطلق گفته نمی شود. شجاع بقول مطلق عرفا به کسی گفته می شود که در نوع موارد شجاع باشد ولی یک جهتی از جهات شجاعت در کسی باشد کافی است تا بگویند هذا اشجع من اخیه و لو بقول مطلق به او شجاع نگویند. عالم باید در نوع موارد عالم باشد ولو در یک علم، به کسی که یک مساله از فقه را بلد است عالم نمی گویند ولی اگر جهت علمی در او باشد مثلا یک مساله را بلد است که دیگری همین یک مساله را هم بلد نیست، می توان گفت که «هذا اعلم من ذاک».

به نظر ما اگر قرینه ای بر این مطلب نباشد این فرمایش عرفی نیست. در مثال هایی که زده می شود که در مورد دو پیرمرد گفته می شود که «هذا اصغر من ذاک» یا در مورد دو کودک گفته می شود که «هذا اکبر من ذاک»، ولی اگر الفاظ تغییر کند، دیگر اطلاق نمی شود، مثلا در مورد دو پیرمرد گفته نمی شود که «یکی کودک تر از دیگری است» یا درمورد دو کودک گفته نمی شود که «یکی مسن تر از دیگری است»، به دو سخی که یکی اقل سخاوة از دیگری است، گفته نمی شود که «هذا ابخل من ذاک»، در مورد دو عوام گفته نمی شود که «هذا اکثر طبابة من ذاک». باید هر دو طبیب باشند تا گفته شود هذا اکثر طبابه. لفظ افقه در روایات که فرمود «فَقَالَ رَحِمَهَا اللَّهُ كَانَتْ أَفْقَهَ مِنْكَ»[[4]](#footnote-5) به معنای فهمیده‌تر است بر خلاف امروزه که اصطلاحا در مورد مجتهد استفاده می شود و لذا عرفا در مورد دو عوام نمی توان گفت که هذا افقه منه. در آیه ﴿هؤُلاءِ بَناتي‏ هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ﴾[[5]](#footnote-6) قرینه وجود دارد و طهارت بوده است، آقای زنجانی می فرمایند که در مورد دو چیزی که یکی متنجس به بول و دیگری متنجس به خون است هم می توان گفت که «هذا اطهر من ذاک» و یا می فرمایند که در مورد دو آدم قسی القلب که یکی از دیگری اقل قساوة است می توان گفت این دل رحم تر از اوست، اما این خلاف متفاهم عرفی است.

لذا به نظر ما ظاهر عرفی «اخوه اوثق منه» مخصوصا با توجه به این مطلب که از خارج می دانیم که حسن بن علوان ثقه بوده است، این است که هر دو ثقه و حسن اوثق از حسین بوده است. اگر در مورد کسی مثل حسن بن علی بن ابی حمزه بطائنی گفته شود که خیلی آدم ضعیفی بوده «کان ضعیفا فی نفسه و ابوه اوثق منه» اما پدرش هم ضعیف بود ولی پسر از پدر ضعیف تر بود به همین دلیل تعبیر اوثق به کار رفته است، خلاف ظاهر است. ظهور زید از بکر حاذق تر است در این است که هر دو حاذق هستند و این خلاف ظاهر است که گفته شود که هیچکدام مثلا ماشین را درست نمی کنند و زید تنها ماشین را خراب تر نمی کند.

# ادامه مساله 30

صاحب عروه فرمودند: رد سلام واجب کفایی است و اگر یکی ازجماعت پاسخ دهد، مجزی از سایرین است هرچند احتیاط مستحب این است که سایر افراد نیز در غیر نماز پاسخ دهند.

این سخن اشکال دارد، زیرا احتیاط مستحب در جایی است که احتمال وجوب داده شود اما در فقه امامیه وقتی یکی از ده نفر پاسخ سلام را می دهد دیگر احتمال وجوب در مورد سایر افراد وجود ندارد و هیچ فقیهی چنین فتوایی نداده است و لذا ما فی علم الله احتمال نمی دهیم که واجب است، تا گفته شود که چون دلیل بر عدم وجوب داریم، فتوا به عدم وجوب می دهیم ولی منافات با احتیاط مستحب ندارد. مراد صاحب عروه استحباب نیز نمی باشد زیرا اولا در مورد استحباب تعبیر به احتیاط نمی کنند و ثانیا ایشان در مورد استحباب فتوا دادند که «الظاهر عدم سقوط الاستحباب بالنسبة إلى الباقين بل الأحوط رد كل من قصد به» و احتیاطی که در ادامه فرمودند به دلیل احتمال بقای وجوب می باشد که ما در این مطلب اشکال داریم.

## بررسی بقای استحباب جواب سلام در فرض رد سلام توسط یک نفر

آقای خویی فرموده: اطلاق موثقه غیاث که فرموده: «إِذَا سَلَّمَ مِنَ الْقَوْمِ وَاحِدٌ أَجْزَأَ عَنْهُمْ وَ إِذَا رَدَّ وَاحِدٌ أَجْزَأَ عَنْهُمْ»[[6]](#footnote-7)، اجزاء به قول مطلق است که در نتیجه هم اجزاء از واجب دارد و هم اجزاء از مستحب دارد یعنی بر بقیه جواب سلام مستحب هم نیست اما چون دلیل بر استحباب افشا سلام داریم افشا به معنای نشر، پخش و گسترش دادن است و سلام بر رد سلام هم صادق است، در نتیجه مستحب است که رد سلام هم افشا بشود و اطلاق آن شامل همه افرادی که به آن ها سلام شده، می شود.

آقای سیستانی به خوبی اشکال کرده اند که ظاهر ادله افشای سلام در مورد سلام ابتدایی است یعنی انسان مستحب است که به هر مومنی که می رسد سلام کند و در روایت بیان شده: «أَبْخَلُ النَّاسِ مَنْ بَخِلَ بِالسَّلَامِ»[[7]](#footnote-8) و ظهوری ندارد که استحباب افشای سلام، شامل جواب سلام هم بشود. ایشان می فرمایند: اطلاق آیه ﴿وَ إِذا حُيِّيتُمْ﴾[[8]](#footnote-9) اصل امر به رد تحیت را به نحو انحلالی می فهماند و روایتی که فرموده: «إِذَا رَدَّ وَاحِدٌ أَجْزَأَ عَنْهُمْ»[[9]](#footnote-10) ظهور در اجزا از واجب دارد. اجزا از مستحب عرفی نیست زیرا در لسان العرب می گوید که «و أَجْزَى الشي‏ءُ عن الشي‏ء: قام مقامه و لم يكف»[[10]](#footnote-11). اجزاء در مواردی به کار می رود که یک شیء اقل واجب را مجزی باشد ولی به صورت صد در صد جایگزین شیء دیگر نشود. آقای سیستانی می خواهند بفرمایند: معنای اجزاء با اجزاء از مستحب تنافی دارد و اینکه گفته شود که رد یک نفر نه تنها مجزی از جواب سلام واجب بر بقیه است بلکه از جواب سلام مستحب بر بقیه هم مجزی نیست، خلاف ظاهر است.

اما این صحیح نیست، زیرا اگر چه قبول داریم که اطلاق اجزاء، ظهور در اجزاء از مستحب ندارد و اجزاء از واجب هم که باشد صحیح است که «اجزأ عنهم» به کار برده شود، لکن لازم نیست که فعل مجزی اقل مراتب واجب باشد ولو مساوی هم باشد اجزاء صادق است ولی چون محل شک بود که مجزی است یا مجزی نیست گفته شده که مجزی است. مثلا بر ولد اکبر نماز قضای پدر واجب است ولی تبرع دیگران مجزی است و بعد از تبرع شخص دیگر، بر ولد اکبر مستحب هم نیست، زیرا موضوع ندارد و یا مثلا حج بذلی که برخی که چون مهریه خانم شان را بدهکار هستند یا وام خانه دارند که بسیاری قائل هستند که استطاعت مالیه پیدا نمی شود چون بدهکار هستند، پولی را قرض می کنند به خانم خود می بخشند و خانم هم به او می گوید: «این پول را بگیر و با این پول به حج برو» در اینجا اگر شخص بدهکار هم باشد حج بذلی او مجزی از حجة الاسلام است اما چون ممکن است که این شبهه وجود داشته باشد که مجزی است یا نیست، این تعبیر را به کار می برند که مجزی است. خلاصه این که شبهه داشتن یک بحث است، اما این که اقل واجب را می گوید (قام مقامه و لم یکف) دلیلی ندارد. بله! اطلاق این که اگر یکی جواب داد مجزی از بقیه است اقتضا نمی کند و ظهور ندارد در این که بر دیگران جواب سلام مستحب هم نیست.

## بررسی بقای استحباب ابتدا به سلام در فرض سلام توسط یک نفر از جماعت

ابتدا به سلام واجب نیست و این بحث مطرح می شود که در سلام ابتدایی اگر یکی از جماعتی که داخل مجلسی شدند سلام کند، آیا مجزی از دیگران است یا نه؟ گفته شده که استحباب مراتب دارد. سلام کردن استحباب موکد دارد وقتی یکی از جماعت سلام کرد استحباب موکد بر بقیه ثابت نیست ولی استحباب غیر موکدی نسبت به سایرین از باب افشای سلام هست. «إِذَا سَلَّمَ الرَّجُلُ مِنَ الْجَمَاعَةِ أَجْزَأَ عَنْهُمْ»[[11]](#footnote-12).

آقای سیستانی فرموده اند: قدر متیقن از اجزا در صورتی است که با هم وارد بشوند ولی اگر با فاصله وارد شوند مشکل است که گفته شود که سلام نفر اول مجزی است و در مورد سایرین دیگر استحباب موکد وجود ندارد.

در روایتی نقل شده: «عَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ عَنْ جَمِيلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِذَا كَانَ قَوْمٌ فِي مَجْلِسٍ ثُمَّ سَبَقَ قَوْمٌ فَدَخَلُوا فَعَلَى الدَّاخِلِ أَخِيراً إِذَا دَخَلَ أَنْ يُسَلِّمَ عَلَيْهِمْ»[[12]](#footnote-13). این روایت ضعیف السند است. در مورد عمر بن عبدالعزیز که زحل نام دارد گفته شده: «مخلط»[[13]](#footnote-14)، «یروی المناکیر»[[14]](#footnote-15). ممکن است به این معنا باشد که یک قومی قبلا در مجلسی وارد شده اند و سپس قوم دیگری وارد می شوند که مراد از «علی الداخل اخیرا» قوم دوم است و در این صورت «الداخل» اسم جنس است برای این قوم نه اینکه خود قومی که داخل هستند آخرینشان سلام کند این خلاف ظاهر است یا ظهوری هم ندارد که به این معنا باشد که همه سلام کنند حتی نفر آخر.

# مساله 31

يجوز سلام الأجنبي على الأجنبية و بالعكس على الأقوى إذا لم يكن هناك ريبة أو خوف فتنة، حيث إنّ‌ صوت المرأة من حيث هو ليس عورة.

این مساله قبلا بحث شده است.

استحباب سلام اجنبی بر اجنبیه از بعض روایات استفاده می شود. در صحیحه ربعی نقل شده: «مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ رِبْعِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص يُسَلِّمُ عَلَى النِّسَاءِ وَ يَرْدُدْنَ عَلَيْه‏ السَّلَامَ وَ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع يُسَلِّمُ عَلَى النِّسَاءِ وَ كَانَ يَكْرَهُ أَنْ يُسَلِّمَ عَلَى الشَّابَّةِ مِنْهُنَّ وَ يَقُولُ أَتَخَوَّفُ أَنْ يُعْجِبَنِي صَوْتُهَا فَيَدْخُلَ عَلَيَّ أَكْثَرُ مِمَّا أَطْلُبُ مِنَ الْأَجْرِ»[[15]](#footnote-16). از این روایت استفاده می شود که سلام بر اجنبیه حتی شابه، اجر دارد اما به خاطر عنوان ثانوی این که خوف دارند که در نفسشان حالت غیر طبیعی پیش بیاید، مانع از استحباب ذات سلام بر اجنبیه ایجاد می شود. در عنوان اولی و فی حد نفسه تفاوتی نیست که به مماثل سلام بدهد یا مرد به زن سلام دهد مگر اینکه خوف فتنه و یا ریبه باشد.

## بررسی حرمت سلام در فرض ریبه و خوف فتنه

اگر خوف فتنه نوعیه است یعنی خوف دارد که فساد نوعی در مجتمع به وجود می آید مانع از استحباب می شود. فساد مجتمع امر مهمی است و شارع علی القاعده اهتمام به خوف فساد مجتمع دارد و در این صورت خلاف مرتکز است که گفته شود که استحبابش باقی است. اما اگر خوف فتنه شخصیه باشد که دلیلش نیز باید همین صحیحه ربعی باشد، استحبابش ساقط شده ولی حرام نمی شود زیرا حضرت نفرمود که حرام است بلکه فرمود که این کار را نمی کنند. فتنه شخصیه یعنی خوف دارد که در نفسش حالت افتنان ایجاد شود، دچار آشوب روحی می شود و شب از شدت التهاب خوابش نمی برد.

اگر خوف وقوع در حرام را دارد به آن ریبه گفته می شود. دلیل لزوم اجتناب از حرامی که خوف وقوع در آن داریم، قبلا بحث شده و دلیل واضحی در مورد آن یافت نشد. آقای خویی در مورد خوف وقوع در زنا و امثال آن فرموده که از آیه استفاده می شود که حفظ از زنا واجب است. معنای حفظ هم این است که از کاری که خوف داریم ما را به سمت زنا می کشاند، اجتناب کنیم. پاسخ آقای زنجانی که ما هم با ایشان هم نظر هستیم، این است که ظهور عرفی حفظ فرج از غیر زوجه در بیش از حرمت زنا نیست مثل اینکه گفته شود: «زبانت را حفظ کن» که از این، بیش از حرمت غیبت و حرمت ایذای مومن استفاده نمی شود. اینکه «بطنت را از حرام حفظ کن» به این معنا نیست که اگر خوف دارد که مال حرام بخورد، این حرام است بلکه به این معنا است که گناهان مربوط به ماکولات و مشروبات را انجام ندهید. حفظ فرج نیز به این معنا است که گناهانی که مربوط به فرج است مرتکب نشوید.

مقدمه حرام که علت تامه حرام است عقلا حرام است و در اینجا هم بحث از علت تامه حرام نیست. بحث در این است که اگر امروز به این خانم سلام بدهد ممکن است که فردا هم از همان سمتی که او می رفت، برود و به او سلام بدهد و لبخندی هم بزند و کم کم ارتباط نا مشروع شکل بگیرد که البته مشهور همین سلام دادن را که خوف از افتادن حرام به واسطه آن دارد را حرام می دانند. اما به نظر ما دلیل واضحی نداریم که عقل یا شرع بگوید که «ما یخاف من الوقوع فی الحرام حرام» بلکه زمان وقوع حرام، نباید مرتکب شود.

﴿وَ لا تَقْرَبُوا الزِّنى﴾‏[[16]](#footnote-17) هم به این معنا است که این کار را انجام ندهید و شدیدا از آن دوری کرده و آن را ترک کنید. ﴿وَ لا تَقْرَبُوا الْفَواحِشَ ما ظَهَرَ مِنْها وَ ما بَطَنَ﴾ [[17]](#footnote-18) فقط زنا نیست و به هر گناهی نباید نزدیک شد. فتحعلی شاه به میرزای قمی نامه نوشت که «حضرت آقا! من اگر روزه بگیرم می‌‌ترسم اعصابم بهم بریزد و دستور قتل بدهم» ایشان هم فرمود: «روزه بگیرید و دستور قتل هم ندهید». در اینجا نیز انسان کار مباح را می تواند انجام دهد اما نباید گناه کند، و دلیلی وجود ندارد که به صرف خوف وقوع در حرام، این کار مباح حرام شود بلکه وقتی حرام منجز شد باید آن را ترک کند.

بحث خوف وقوع در حرام مربوط به جایی نمی شود که انسان مسلوب الاختیار شده و حرام را بی اختیار انجام دهد. اما اگر این فرض هم مطرح شود که اگر با این خانم حرف بزند بعدا بی اختیار نظر شهوت‌آمیز می کند، در اینجا هم دلیلی نداریم و استصحاب استقبالی هم می‌‌گوید که این کار را نخواهد کرد. بله! در واجبات قاعده اشتغال جاری می شود زیرا در آنجا استصحاب می گوید که عمل را انجام نخواهید داد. پس اگر خوف دارد که الان وضو نگیرد، یک ساعت دیگر آب پیدا نمی کند الان باید وضو بگیرد.

بنابراین ما دلیل واضحی بر حرمت ریبه نداریم، بله! مقتضای عقل سلیم است که انسان این کار را ترک کند تا آسیب‌های بعدی متوجه او نشود چون کنترل نفس در شرایط سخت، مشکل است و لذا انسان در نباید خودش را در شرایط سخت قرار دهد. شهید مطهری در کتاب‌شان تقوا را دو قسم می‌‌کنند: تقوای سلبی و تقوای ایجابی، و می فرمایند: «هنر این است که انسان تقوای ایجابی داشته باشد یعنی در محیط گناه باشد و گناه نکند اما این‌ هنر نیست که به محیط گناه نرود و بگوید که اگر به آنجا بروم مرتکب گناه می شوم». به نظر ما اتفاقا این هنر است. یک هنر همین است که انسانی که می‌‌بیند اگر برود در این محیطی که میکروب هست بیمار می‌‌شود مقتضای عقل سلیم این است که آن‌جا نرود. بله! انسان هر چه نفسش را قوی‌تر کند که بتواند در خودش مصونیت ایجاد کند بین افراد ناباب هم که می‌‌رود در آنها تاثیرگذار باشد و آن‌ها را اصلاح کند، ارزش بالاتری دارد. اما بحث فعلی ما این است که دلیل شرعی نداریم که حضور در مجلسی که خوف دارم که اگر در آنجا حضور پیدا کنم، غیبت می کنم، حرام باشد. این بحث متفاوت است با بحث شرکت در مجلس حرام و اختلاط در مجلس حرام که حرام است. چون در اینجا احتمال هم می دهم که ممکن است که دعای کمیل بخوانند و ممکن هم است که مجلس فسق و فجور باشد و من خوف دارم که مرتکب حرام شوم.

﴿لا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطانِ﴾[[18]](#footnote-19) نیز یک بیان ارشادی است به این‌که گناه نکنید زیرا شیطان مجسمی وجود ندارد که گام بردارد. این یک بیان عرفی است برای این‌که احکام خدا را اجرا کنید و محرمات را ترک کنید.

مساله 32 در مورد سلام بر کافر است. که ان شاء الله در جلسه آینده بررسی می شود.

و الحمد لله رب العالمین.

1. [وسائل الشیعة 7: 268](https://lib.eshia.ir/11025/7/268) [↑](#footnote-ref-2)
2. [وسائل الشیعة 7: 267](https://lib.eshia.ir/11025/7/267) [↑](#footnote-ref-3)
3. رجال العلامة الحلي 216. [↑](#footnote-ref-4)
4. [وسائل الشیعة 13: 508](https://lib.eshia.ir/11025/13/508) [↑](#footnote-ref-5)
5. هود : 78 [↑](#footnote-ref-6)
6. [وسائل الشیعة 12: 75](https://lib.eshia.ir/11025/12/75) [↑](#footnote-ref-7)
7. [وسائل الشیعة 7: 27](https://lib.eshia.ir/11025/7/27) [↑](#footnote-ref-8)
8. النساء : 86 [↑](#footnote-ref-9)
9. [وسائل الشیعة 12: 75](https://lib.eshia.ir/11025/12/75) [↑](#footnote-ref-10)
10. لسان العرب 14 :146. [↑](#footnote-ref-11)
11. [وسائل الشیعة 12: 75](https://lib.eshia.ir/11025/12/75) [↑](#footnote-ref-12)
12. [وسائل الشیعة 12 : 74](https://lib.eshia.ir/11025/12/74) [↑](#footnote-ref-13)
13. رجال النجاشی 284 [↑](#footnote-ref-14)
14. رجال الکشی 451. [↑](#footnote-ref-15)
15. [وسائل الشیعة 12: 76](https://lib.eshia.ir/11025/12/76) [↑](#footnote-ref-16)
16. الإسراء : 32 [↑](#footnote-ref-17)
17. الانعام: 151. [↑](#footnote-ref-18)
18. البقرة : 168 [↑](#footnote-ref-19)